

پروفیسور سیدحسین امین

شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (وفات ۴۶۰ ق) در قرن پنجم همه، همشهری فردوسی محسوب می‌شوند.

در همان عصر فردوسی، «رییس بیهق» (سبزوار امروز) هم‌زمان با تاسیس مدارس برای حنفیان و شافعیان، مدرسه‌ی بی‌هم برای معتزله و عدلیه در بیهق تاسیس کرد.^۳ نیز در همان اوان ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ ق) - صاحب تاریخ نیشابور - درست همانند فردوسی - به «رفض» متهم بوده و کتابی در فضائل حضرت فاطمه زهرا (س) نوشته است.^۴

۴- در روزگار فردوسی، خاستگاه وی از مراکز مهم تصوف بوده است و حتا شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ ق) به‌هنگام سفر به طوس با مریدان خویش در حوالی روستای باژ (زادگاه فردوسی) و در منطقه‌ی طابران (اقامتگاه فردوسی) توقیفی کرده است: «در آن وقت که شیخ ما... عزیمت نیشابور کرد؛ چون به دیه باز طوس رسید، دیه‌ی ست بر دو فرسنگی شهر طابران، درویشی را پیش فرستاد... به نزدیک معشوق... و این معشوق از عقلاء مجانبین... در شهر طوس بود... شیخ ما را استقبال کرد... شیخ از آن‌جا بازگشت... استاد بواحمد... شیخ را در خانقاه خویش مجلس نهاد و اهل طوس چون سخن شیخ بشنیدند... مریدان بسیار پدید آمدند».^۵

می‌دانیم که اولاً، در آن زمان که شیخ ابوسعید ابوالخیر در خراسان بود و در نیشابور، مجلس می‌گفت: «روافض... تبع بسیار داشتند».^۶ و نیز به همان اوان در نیشابور، «رافضی‌یی از خانه بیرون آمد و... بر شیخ لعنت کرد».^۷ ثانیاً، حبیبی قتیب (عامل خراج توس) که حامی فردوسی بوده و او را از خراج معاف داشته است، از «سادات» خراسان و مردی «هاشمی» (از فرزندزادگان هاشم جدّ پیامبر) بوده است، چنان‌که فردوسی، خطاب به او می‌گوید: «می لعل پیش آرا! ای هاشمی!»

همه‌ی این واقعیت‌های تاریخی ثابت می‌کند که خاستگاه فردوسی از زمان قیام حبیبی بن زید، با مذهب شیعی پیوندی نزدیک داشته است و مخصوصاً شهر توس، خیلی زودتر از دیگر شهرهای خراسان به دلیل دفن امام هشتم در آن‌جا به یک شهر شیعی تبدیل شده است، به طوری که حتا دقتی طوسی که بر فردوسی در شاهنامه سرایی مقدم و به زرتشتی‌گری متهم است، با این‌که مدّاح امیران سنی مذهب هم بوده است، به مدّح امام علی و وصف غدیر خم پرداخته است و این نیست الا این‌که فرهنگ غالب در شهر طوس، فرهنگ شیعی بوده است.

□ در عصر فردوسی، تشیع در بخش‌هایی از خراسان - بویژه طوس، بیهق و نیشابور - رایج بود. هم با رواجی که تصوف در روزگار فردوسی در خاستگاه او داشته و پیوندی که میان تصوف، فتوت و تشیع برقرار بوده است، نفوذ اندیشه‌های شیعی و صوفیانه در محیط اجتماعی و فرهنگی باژ و طابران - هم‌چون بیهق و نیشابور - مسلم می‌نماید و با این حساب تعلق فردوسی در منطقه‌ی طوس به جامعه‌ی اقلیت تشیع باید امری عادی تلقی شود.

اینک چند شاهد تاریخی بر رواج تشیع در خاستگاه فردوسی:

۱- هنگامی که زید بن علی بن حسین بن ابی‌طالب (ع) که شیعیان زیدی به او منسوب‌اند، به خون‌خواهی جدّش امام حسین (ع) قیام کرد، بسیاری از مردم خراسان و ماوراءالنهر با او بیعت کردند. پس از شهادت زید در ۱۲۱ یا ۱۲۲ ق در کوفه، فرزند او یحیی بن زید (۱۰۷-۱۲۶ ق) از کوفه به خراسان آمد، اما در آن‌جا به‌دست نصر بن سیّار (والی خراسان بزرگ) گرفتار و در زندان قهقندز مرو زندانی شد. یحیی بن زید پس از فرار از زندان نصر بن سیّار در ۱۲۶ ق، از مرو به بیهق آمد و در مسجد شادان نزول کرد.^۱

در بیهق، جمعی از شیعیان که تعداد ایشان را از هفتاد تا یکصد و بیست نفر نوشته‌اند، به یحیی بن زید ملحق شدند. او نیز ایشان را برای خروج بر ضدّ امویان مسلح کرد و از بیهق به نیشابور حمله برد و پس از گرفتن نیشابور به جانب هرات رفت و در آن‌جا در حوالی جوزجان (گوزکان) کشته شد.

۲- تنها چهار سال پس از این واقعه، یعنی در ۱۳۰ ق بود که ابومسلم خراسانی، نصر بن سیّار را کشت و خود بر خراسان مسلط شد. در این اوان، توس، نیشابور و بیهق، محور نهضت ضدّ اموی بود و پس از آن‌که ابومسلم که خلافت را از امویان به عباسیان انتقال داده بود، به‌دست منصور دوانیقی کشته شد، شورش‌های ضدّ عباسی از این‌جا هدایت می‌شد.

دعوت مامون از امام رضا به ولایت عهدی خویش در ۱۹۳ ق به دلیل همین علایق خراسانیان به خاندان علی (ع) بود. تاریخ هم‌چنین از سفر امام رضا به نیشابور و سفر امام جواد به بیهق یاد می‌کند. بی‌هیچ شک و شبهه‌ی، شهر طوس و دیه سناباد پس از دفن امام علی‌الرضا (ع) در آن‌جا در سال ۲۰۳ ق به پایگاهی برای جامعه‌ی شیعه امامی تبدیل شد.^۲

۳ - جمعی از بزرگان شیعه، مانند علی بن محمد بن قتیبه‌ی نیشابوری در قرن سوم، ابوعلی بن جنید در قرن چهارم و عاقبت

البته از منظر تاریخی، تعلق مفاخر فرهنگی و ادبی ایران در طول هزار و چهارصد ساله‌ی تاریخ ایران پس از اسلام به یکی از مذاهب‌های اسلامی دین مذهب دیگر حائز اهمیت چندانی نیست؛ چرا که نوعاً تعلقات مذهبی افراد به اصطلاح روان‌شناختی «محوّل» (یعنی بدون انتخاب شخص و به اصطلاح موروثی) نه «محصل» (یعنی مکتسب) است. به این معنی که چه در عصر فردوسی و چه امروز اکثریت قریب به اتفاق پیروان ادیان و مذاهب در جهان بر همان دین و مذهبی‌اند که پدر و مادر و خانواده‌ی خود را بر آن یافته‌اند؛ پس اگر تسنن مولانا جلال‌الدین محمد بلخی،^۸ شیخ مصلح‌الدین سعدی^۹ و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ^{۱۰} و در مقابل دوازده امامی بودن فردوسی یا هفت امامی بودن ناصر خسرو ثابت شود، از جهت عقیدتی برای ما مطلبی را در حقانیت این یا آن مذهب به اثبات نمی‌رساند؛ بلکه تنها برای شناسایی بهتر و بیش‌تر تاریخ ایران و خاستگاه فرهنگی ارکان ادب فارسی و فرهنگ ایرانی به ما کمک خواهد کرد. شیعه‌ی دوازده امامی بودن فردوسی را نخستین بار ملک الوعظ نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب **النقض** (ساخته‌ی حدود ۵۶۰ ق) به صراحت ذکر کرده است.^{۱۱}

گذشته از عبدالجلیل قزوینی رازی، در طول تاریخ، نخست «رافضی» بودن و «معتزلی» بودن فردوسی از سوی جمعی از نویسندگان سنی و اشعری مذهب و سپس - بویژه پس از به سلطنت رسیدن صفویان - «شیعی» و به‌خصوص «شیعه‌ی امامی» بودن فردوسی از سوی بسیاری از مولفان شیعی مذهب از جمله قاضی نورالله شوشتری مطرح شده است.^{۱۲}

با عنایت به این پیشینه‌ی تاریخی و ادبی، از جهت علمی کاملاً قابل توجیه است که پژوهشی مستقل از سوی یکی از اهل علم درباره‌ی جهان‌بینی دینی و گرایش‌های مذهبی فردوسی، عرضه شود تا اولاً، بر پیوند نزدیک مذهب و ملیت در فرهنگ ایرانی تأکید شود؛ ثانیاً، پاسخی باشد به بعضی از استادان زبان و ادبیات فارسی در کشورهای متسنن «هم‌چون پروفیسور احمد آتش (از شاگردان هلموت ریتز آلمانی) در ترکیه^{۱۳} و نیز پروفیسور حافظ محمودخان شیرانی در پاکستان^{۱۴} که فردوسی را اهل سنت و جماعت قلمداد کرده‌اند^{۱۵} و ثالثاً، نقدی باشد بر منظر بعضی از نویسندگان ایرانی و انیرانی که در هفتاد ساله‌ی اخیر فردوسی را نه تنها شعوبی مذهب و ضدّ عرب بلکه به‌طور عام «زرتشتی‌گرا» و به‌طور خاص «اسلام‌ستیز» خوانده‌اند و از میان این ناموران عرصه‌ی فرهنگی باید تئودور نولدکه^{۱۶} استاد ابراهیم پورداود، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر محمد معین و نیز شاعر مشهور معاصر نادر نادریور یاد کرد. متأسفانه بسیاری از این نویسندگان با مصادره به مطلوب هر بیتی از **شاهنامه** را که به مذاق خویش خوش نداشته‌اند، کنار گذاشته و بدان بی‌اعتنا مانده‌اند و هر شعری را که به تناسب علایق و سلايق خود، دوست داشته‌اند، تفسیر به رای کرده‌اند و به نتایج دلخواه خود رسیده‌اند.

صاحب این قلم در آغاز این پژوهش به چند نکته‌ی مهم اشارت می‌کند که سخن را روی با صاحب‌دلان است: نخست، این‌که علی‌الاصول، فردوسی یک دهقان فرهیخته و یک ادیب و شاعر برجسته‌ی ایرانی و نه یک مبلغ مذهبی، بوده است. یعنی فردوسی - به‌خلاف ناصر خسرو که «حجت» اسماعیلیان در «جزیره‌ی خراسان» بود و نیز به‌خلاف سعدی که شغل شاعر او وعظ و تذکیر بود و نیز

به‌خلاف حافظ که شغل او حافظ قرآن بود، نه در زی‌روحانیون و نه در کار تبلیغ مذهبی بوده است. دوم، این‌که منظور فردوسی از به نظم درآوردن **شاهنامه** تدوین و نظم اساطیر و تاریخ ایران باستان و زنده کردن نام پهلوانان و پادشاهان ایرانی بوده است و موضوع کار او ربطی مستقیم با ادیان پیش از اسلام (میتزایی، زرتشتی، مانوی و...) یا ابراهیمی (یهودی، مسیحی و اسلام) و به‌طریق اولی مذاهب و فرق اسلامی نداشته و آن‌چه او از ادیان مختلف در **شاهنامه** گفته است، همه بر سبیل استطراد است. سوم، این‌که بنیاد این مقاله بر پژوهش بی‌طرفانه براساس منابع و ماخذ موجود (از جمله با عنایت مخصوص بر جوّ فرهنگی و مذهبی حاکم بر خراسان در عصر حیات فردوسی) نهاده شده است و مقصود نویسنده از این تحقیق، ورود به مجادله‌های مقطعی عرب‌ستیزی یا سنت‌گریزی و پاسخگویی به آن‌موضوع‌گیری‌های فرهنگی - سیاسی نیست. چهارم، این‌که ما معتقدیم که تفتیش در عقاید و باورداشت‌های دینی و مذهبی، اکثر ناشی از تعصب موافقان و مخالفان یک مذهب است و اگر مورث دامن‌زدن به تعصب‌های فرقه‌گرایانه شود، اغلب کاری بی‌سود و بی‌خاصیت بلکه زیانمند خواهد بود. پنجم، این‌که نه تنها اصل اصیل آزادی مذهب در نظام حقوق بشر جهانی و اهداف ارزشمند تقریب میان مذاهب اسلامی بلکه منافع ملی ایران نیز اقتضاء دارد که اختلافات مذهبی بی‌حاصل و تفرقه‌پراکنی‌های زیانمند گذشته در سطح ملی و منطقه‌یی دیگر بار تکرار نشود. با این وصف، ما، در این‌جا ورود به بحث اعتقادات مذهبی فردوسی را که برترین حماسه‌سرای زبان پارسی و بزرگ‌ترین شاعر ملی حوزه‌ی تمدنی ایران است، روا می‌داریم؛ چرا که به حقیقت شناخت کامل چهره‌های تاریخی بدون شناسایی جهان‌بینی مذهبی و فلسفی ایشان مقدور نیست. پس چه بهتر که برای شناسایی جهان‌بینی فردوسی به مذهب او نیز پرداخته شود.

اسلام‌باوری فردوسی

فردوسی در نظم **شاهنامه** با امانت‌داری کامل براساس منابع نوشتاری و روایت‌های شفاهی خود به حماسه‌سرایی یعنی بازگویی زبان حال قهرمانان **شاهنامه** پرداخته است، اما از اظهار باورداشت‌های شخصی خود نیز ابا نداشته و به‌همین دلیل نه تنها احساسات ملی و میهن‌دوستی او بلکه هم‌چنین خدانشناسی و دین‌باوری او در **شاهنامه** موج می‌زند. از خدانشناسی فردوسی در منابع دیگر به حدّ کافی صحبت شده است.^{۱۷} و ما در این‌جا بیش از این نمی‌گوییم که فردوسی، آگاهانه به سنت اکثر قریب به اتفاق همه‌ی آثار نظم و نثر فارسی از جمله **گلستان** و **بوستان** سعدی (اما به استثناء **مثنوی** مولانا جلال‌الدین محمد بلخی) اثر بزرگ خود را با ایباتی در توحید آغاز کرده است:

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیهان و گردان سپهر

فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر^{۱۸}

خدانشناسی و یزدان‌پرستی فردوسی، از جهت عملی، بازتابی بی‌پیرایه و صادقانه از پیوند نزدیک فرهنگ ایران باستان با اعتقاد به

این جا همین اشارت، کفایت است که بگوییم استاد بدیع الزمان فروزانفر که در ادب پارسی و عربی هر دو استاد بود - در این باب چنین اظهار نظر کرده است:

«اسلوب و روش نظمی **شاهنامه** از اسلوب قرآن گرفته شده و هرچه در آن جا از حیث بلاغت منظور و طرف بحث بلغاست، این جا تقلید و نظیر آن ایجاد می شود و همین طور کنایاتی که در اشعار عرب، مقبول است به شخص یا به نظیر ترجمه شده و گاهی از اصل بهتر و روشن تر است و از همین جا می توان دانست و مسلم داشت که فردوسی از اشعار عرب نه مایه اندک، بلکه سرمایه ی فراوان داشت و به احتمال قوی در علوم عربیت استادی توانا و زبردست بوده و چنان که خود گوید: [بسی رنج دیدم، بسی نامه خواندم / ز گفتار تازی و از پهلوانی] بسی نامه از گفتار تازی خوانده است، لیکن حس وطن خواهی او مانع است و نمی گذارد که زبان ملی خود را با مفردات زبان اجنبی آمیخته یا مانند بعضی از شعرای عرب دوست، فارسی را در عربی تباه کند».^{۱۹}

در این جا تنها برای شاهد مثال به بعضی از مضامین ادبی و اخلاقی که - به قول عربی دانان- فردوسی از امثال و حکم عربی در **شاهنامه** به ترجمه آورده است، بسنده می کنیم و سپس نظر خود را در این باب به احتیاط می آوریم.

الحق مُر: سخن راست تلخ است:
نگر تا چه گوید سخن گوی بلخ

که باشد سخن گفتن راست، تلخ

العجلة من الشيطان، عجله، کار شیطان است:

شتاب و بدی، کار اهریمن است

پشیمانی و رنج جان و تن است

الدنيا مزرعة الاخرة: این دنیا کشتزار آخرت است:

یکی مزرعه ی آن جهان است، این

نظر برگشای و حقیقت بین

گفتنی ست که در برابر این نظرها از سوی ادیبان اسلام شناس و عربی دان، چند نکته زیر را نیز باید منظور نظر داشت:

یکم- بسیاری از این امثال و حکم که عربی دانان گمان می کنند از عربی به پارسی راه یافته است، شاید از پارسی به عربی نفوذ کرده باشد، برای نمونه، مثل سائر «من حفر بئراً لاخیه وقع فیه» معادل این بیت **شاهنامه**:

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه

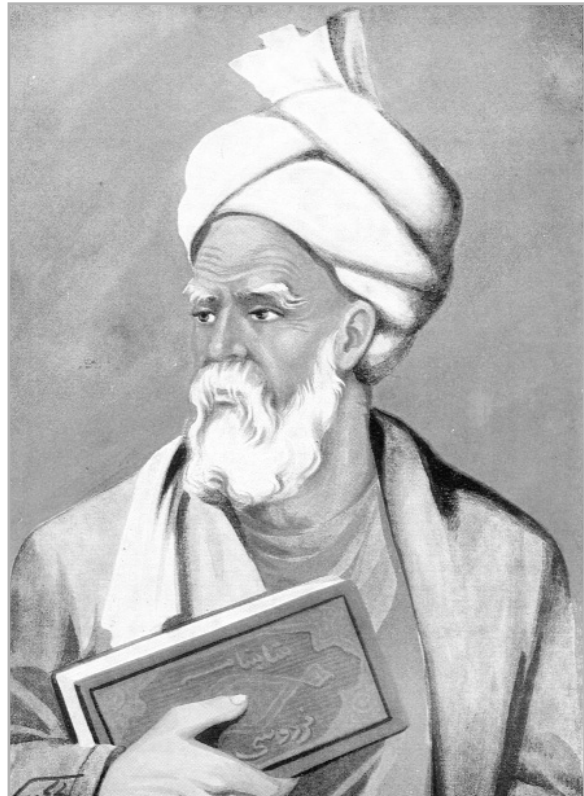
سزد گر کند خویشتن را نگاه

از اخلاقیات زرتشتی ست؛ چنان که در متون زرتشتی آمده است:

کی همیمالان را دچاه اپکند، خویش اندر افتید. ۲۰ هم، یکی از پارسیان مقیم هندوستان به نام جهانگیر کویاجی ابیات دیگری را از **شاهنامه** با متون پهلوی تطبیق کرده است که بخشی از آن توسط دکتر جلیل دوستخواه پارسی شده است:

دوم- پژوهشگران ایران باستان و کیش زرتشتی، فردوسی را نه تنها احیاکننده ی ملیت ایرانی و زبان پارسی، بلکه گاهی «شعوبی مذهب» خوانده اند، چنان که دکتر ذبیح الله صفا در ۱۳۱۳ در این باب نوشته است:

«شاعر بزرگ ما، سخت تر و شدیدتر از هر یک از شعوبیان وطن پرست ایران، هر جا که به رسوم و زندگی عرب می رسد، از دم و



فردوسی: اثر محمد تجویدی (فرستنده: دکتر مصطفی شهرام)

مبداء، معاد و اخلاق و از جهت تئوریک - چنان که از «حکیم»ی در آن برهه ی زمانی انتظار می رود - انعکاس «کلام» اسلامی (براساس تقابل معتزلیان و اشعریان) در محیط فرهنگی خراسان در عصر فردوسی ست. به این معنی که فردوسی بی هیچ شک و شبهه یی اسلام باوری معتزلی، فرهنگوری کتاب خوانده و دانشمندی آشنا با ادب و فرهنگ حاکم بر محیط خویش بوده است. فردوسی در خلق **شاهنامه** و گزارش اسطوره ها و تاریخ غرور آفرین ایرانی، قصد دفاع از کیش زرتشتی و مقابله با آیین اسلام نداشته است. او اگرچه آیین زرتشتی را «پاکیزه دین بهی» می خواند، اما خود به دلایل عقیدتی و سیاسی، از بازگویی قصه ی زرتشت ابا می کند و این بخش از قصص ایران باستان را از قول دقیقی نقل می کند تا به حکم آن که نقل کفر، کفر نیست، در مظنه ی اتهام زرتشتی گری قرار نگیرد. فردوسی، حتا وقتی که دنباله ی سخن دقیقی را در گشتاسب نامه می گیرد، از انجام کار زرتشت سخنی به زبان نمی آورد، بلکه در مجموع از گشتاسب، چهره ی زشت و منفی می نمایاند و حال آن که در متون زرتشتی، گشتاسب چهره ی مثبت و مروج کیش زرتشتی ست. فردوسی نسبت به همه ی ادیان احترام می گذارد، اما صادقانه راه نجات و رستگاری را در پیروی از دینت اسلام می شناسد:

تو را دین و دانش رهاند درست

ره رستگاری بیایدت جُست

به گفتار پیغمبرت راهجوی

دل از تیرگی ها بدین آب شوی

اشارات های مکرر فردوسی به قرآن، حدیث و تاثیرپذیری او از ادب و شعر شاعران عرب خود موضوع بحث جداگانه یی تواند بود. در

تکذیب آن خودداری نمی‌کند و آنان را با الفاظ و القابی چون سوسمارخوار، مارخوار، اهرمن چهره، بی‌بهره از دانایی و شرم، نواغ‌ساز، بی‌هوش، بی‌دانش، بی‌نام و ننگ، گرسنه شکم، هیونان مست، گسسته مهار و مانند این‌ها می‌خواند از ذکر مثالب آن‌ها کوتاهی نمی‌نماید و عقاید اعراب را به طرزی در پرده‌ی تمسخر می‌کشد و از بهشت، حور، کافور، مشک و ماء معین... با لحنی که آهنگ استهزاء دارد، سخن می‌گوید.^{۲۱}

البته دکتر ذبیح‌الله صفا، بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کتاب **حماسه‌سرایی در ایران** از این عقیده‌ی افراطی عدول کرد، اما بسیاری دیگر حتا از او تندتر رفته و فردوسی را زرتشتی‌گرا خوانده‌اند؛ چنان‌که زنده‌یاد ابراهیم پورداود و شاگرد دانشمند او دکتر محمد معین بر این عقیده بودند. ملک‌الشعراى بهار نیز فردوسی را «مجدد» و «محبی» زرتشت (و دارا و کوروش) دانسته و گفته است: آن‌چه کوروش کرد و دارا و آن‌چه زرتشت مهین / زنده گشت از همت فردوسی سحرآفرین؛

سوم- بسیاری دیگر فردوسی را شاعری با انگیزه‌های ضد مذهبی، شناسایی کرده‌اند که گفته است:
زبان کسان از پی سود خویش

بجویند و دین اندر آرند پیش
چهارم- جمعی با ارائه‌ی شواهد دیگر که خود دست‌چین کرده‌اند، فردوسی را یک ایرانی اسلام‌ستیز خوانده‌اند. البته فردوسی مکرر، دیانت اسلام را «دین تازیان» و پیامبر اسلام را «دین‌آور تازیان» خوانده است، چنان‌که یک جای می‌گوید:
چه خوش گفت دین‌آور تازیان

که خشم پدر جانت آرد زبان
اما این تعبیر فردوسی، تعریضی به اسلام نیست، چرا که اولاً، حسن ابتدای فردوسی به «چه خوش گفت پیغمبر راستگوی» نشان می‌دهد که گوینده‌ی این شعر به دین‌آور تازیان حرمت می‌نهد و ثانیاً، در بسیاری از متون کهن به نظم و نثر مکرر از پیامبر اسلام به «محمد عربی» تعبیر شده و آن حضرت در خطبه‌های کتاب‌های فراوان به عنوان **العربی الهاشمی الابطحی التهامی** یاد شده است. بنابراین فردوسی در به‌کار گرفتن واژه‌ی «دین‌آور تازیان» در چند جای **شاهنامه** قصد تعریض نداشته است و مراد او از «پیغمبر تازی» همان «پیغمبر هاشمی» است که در این بیت دیگر آورده است:

ز جتی سخن گفت وز آدمی ز گفستار پیغمبر هاشمی^{۲۲}
در اعتقاد فردوسی به دین اسلام و تعلق او به مکتب اعتزال کوچک‌ترین تردیدی نیست؛ به این دلیل که وی در مقام مقایسه و مقارنه‌ی ادیان جهانی، تنها اسلام را «دین پاک» خوانده است، آن‌جا که ضمن انتقاد از تعصب‌های دینی با اشاره به وحدت اساسی ادیان و مشترکات دینی نوع بشر، به‌هنگام گزارش تعبیر خواب کید هندی - پادشاه قنوج - از زبان مهران (خوابگزار یزدان‌پرست مرتاض و گیاه‌خوار)، اسلام را یکی از چهار دین بزرگ جهانی شمرده و به سلسله مراتب تاریخی، نخست کیش زرتشتی را «دین دهقان آتش‌پرست» خوانده و سپس از ادیان یهود و مسیحیت سخن گفته و سرانجام اسلام را «دین پاک» معرفی کرده است:

تو کرباس را «دین یزدان» شناس

کشنده چهار آمد از بهر پاس

یکی «دین دهقان» آتش‌پرست
که بی‌باز برسیم نگیرد به دست
دگر «دین موسی» که خوانی جهود
که گوید جز این را نشاید ستود
دگر «دین یونانی» آن پارسا
که داد آرد اندر دل پادشا
چهارم ز تازی یکی «دین پاک»

سر هوشمندان بر آرد ز خاک^{۲۳}
مسلم و محقق است که ذکر اسلام به‌عنوان «دین پاک» از میان چهار دین بزرگ به شرح بالا، نشان‌دهنده‌ی اعتقادات شخص فردوسی - و نه گزارش مهران (خوابگزار نامسلمان ساکن هندوستان) است. به این توضیح که:

۱- در این‌جا مراد فردوسی از «دین دهقان» همانا دین ایرانیان است. به عبارت دیگر در این‌جا واژه‌ی «دهقان» به معنای خاص اصطلاحی آن (یعنی طبقه‌ی زمین‌داران ایرانی تبار) به کار نرفته است، بلکه به معنای عام موسع آن (یعنی همه‌ی ایرانیان هم‌نژاد با دهگانان) به کار رفته است و این کاربرد در **شاهنامه** بی‌سابقه نیست؛ چنان‌که فردوسی در جای دیگر (در گزارش پیش‌بینی اوضاع ایران پس از سقوط یزدگرد سوم) گفته است:

ز ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخن‌ها به کردار بازی بود^{۲۴}
ناگفته پیداست که واژه‌ی «دهقان» در بیت اخیر، در برابر «ترک» و «تازی» اشاره به نژاد ایرانی و آریایی ست و معنای این ابیات آن است که پس از فتوحات اسلامی و در پی آمیزش و اختلاط اعراب با ایرانیان و ترکان، نژاد غیرخالصی در سرتاسر کشورهای اسلامی پیدا خواهد شد که «نه دهقان [ایرانی]، نه ترک و نه تازی بود». پس به همین قیاس، در مصرع «یکی دین دهقان آتش‌پرست» نیز مقصود از «دین دهقان» دین ایرانی (زرتشتی) است.

۲- فردوسی در این‌جا کیش ایرانیان را (برابر عقیدت مسلمان) معادل آتش‌پرست و از سوی دیگر دیانت اسلام را آیین تازیان و (باز به عقیدت مسلمانان) «دین پاک» خوانده است. چنین توصیفی از زرتشتی‌گری و اسلام، بی‌هیچ شک و شبهه‌ی حاصل اعتقاد خالق **شاهنامه** است. لذا این‌که تئودور نولدکه، فردوسی را زرتشت‌گرا خوانده است^{۲۵} و یا این‌که در **لغت‌نامه‌ی دهخدا** آورده‌اند که فردوسی «به اندیشه‌های زرتشتی و دین بهی نظر تحسین دارد»^{۲۶} و به نوشته‌ی دکتر محمد معین در کتاب **مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی**، فردوسی «هر موقع توانسته است به کیش ایرانی گریز زند، از سوز دل و شور باطنی سخن رانده است»^{۲۷} درست نمی‌نماید، چه اطلاق «دین پاک» بر اسلام و «آتش‌پرستی» بر کیش زرتشتی بهترین دلیل اثبات اسلام‌باوری فردوسی و بی‌اعتقادی او نسبت به کیش زرتشتی ست و این‌که امثال نولدکه می‌گویند که اکثر این اشعار که هم‌سویی با باورهای زرتشتی ندارد، الحاقی از سوی دیگران است، مقبول ما نیست.

برای آن‌که در اسلام‌باوری فردوسی هیچ شبهه‌ی نمانده باشد،



از راست: پروفسور امین - پروفسور ویلفرد مادلونگ که دومین ارجاع در پی نوشت‌های این مقاله به یکی از تحقیقات اوست
منوچهر صدوقی سپها - جعفری یگانه

می‌گوییم که فردوسی در گزارش تعبیر همین خواب «کید هندی» از سوی «مهران» موضوع را به آن‌جا می‌کشاند که این خواب نیز - هم چون خواب انوشیروان و موید موبدان و خواب عبدالمطلب و ده‌ها خواب دیگر که در **دلایل النبوة‌ها و شواهد النبوة‌ها** در مقام اثبات پیش‌گویی بعثت حضرت محمد (ص) مذکور است - روایبی صادق در باب برانگیخته‌شدن حضرت محمد (ص) به پیامبری بوده است و مهم‌تر آن که فردوسی پیامبر را «مرد پاکیزه‌ی نیک‌خوی» می‌خواند: از این پس بیاید یکی نامدار

ز دشت سواران نیزه‌گزار

یکی مرد پاکیزه‌ی نیک‌خوی

بدو دین یزدان شود چارسوی^{۲۸}

ناگفته نماند که علاوه بر این پیش‌گویی در خواب کید هندی که در تمام نسخه‌های **شاهنامه** وجود دارد، در بعضی نسخه‌ها (از جمله **شاهنامه** بایسنقری) همان روای مشهور انوشیروان براساس منابع اسلامی هم دیده می‌شود، با این تفاوت که در روایت‌های اسلامی انوشیروان برای تعبیر این خواب به شق و سطیح متوسل شد، اما در گزارش **شاهنامه** بزرگمهر به تعبیر این خواب پرداخت و همین خواب است که یزدگرد سوم در نامه به ماهوی از آن چنین یاد می‌کنند. انوشیروان دیده بود این به خواب

کز این تخت بپراکند رنگ و تاب^{۲۹}

مردم خراسان در زمان نظم **شاهنامه** همه به اسلام گرویده بودند و بلکه در اسلام تصلبی به هم رسانده بودند، چنان‌که مردم بی‌هق سپاه «حمزه آذرک خارجی» زرتشتی مذهب را که بر حاکمان عرب شوریده بود، نخست در خانه‌های خود کشتند و به همین دلیل، حمزه به بی‌هق لشکر کشید و همه‌ی مردهای این ناحیه را کشت. ^{۳۰} فردوسی و خانواده‌ی او نیز - در قریه‌ی باژ از ناحیه‌ی طابران طوس - از دیگر مردم جدا نبودند. در نامیده‌شدن فردوسی به «ابوالقاسم» که کنیت پیامبر اسلام است، جای شبهه نیست و نام‌های کوچک که برای شخص فردوسی (منصور؟، حسن؟، احمد؟) و پدر او (حسن؟، احمد؟، علی؟، اسحق؟) در منابع مختلف آورده‌اند،^{۳۱} همه نام‌های اسلامی است. همین نامگذاری بهترین نشانه از جو عقیدتی و فرهنگی حاکم بر خاستگاه خانوادگی اوست که هم‌سو با اکثریت هم‌عصران خود به نام‌های اسلامی مشتهر بوده‌اند. بسیاری از پیشکسوتان فردوسی یعنی نویسندگان **شاهنامه**‌های منثور (هم‌چون ابوالموید بلخی، ابوعلی محمد بن احمد بلخی، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق

سپهسالار خراسان) و منظوم (مسعودی مروزی و ابومنصور محمد بن احمد دقیقی) همه دارنده‌ی نام‌های اسلامی بوده‌اند، مهم‌تر آن‌که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان که بانی گردآوری **شاهنامه**‌ی منثور ابومنصور بود، شیعی مذهب بود و به دلیل روابط خود با دیلمیان که مروج تشیع بود، جان خود را از کف داد. در عین حال، باید گفت که نولدکه و امثال او، نام‌های اسلامی منتسب به دقیقی زرتشتی مذهب را مجعول و بر ساخته‌ی متاخران می‌دانند و بعد از این‌که فردوسی، برای دقیقی زرتشتی طلب آموزش کرده است، نتیجه می‌گیرد که چنین طلب عفو از «یک مسلمان حقیقی، شایسته نیست»^{۳۲}

مفهوم مخالف قول نولدکه، این است که فردوسی خود یک مسلمان غیرحقیقی یعنی یک متظاهر به اسلام است؛ افزون بر این، نولدکه می‌گوید که فردوسی در مرثیه‌ی پسرش به هیچ یک از باورهای اسلامی اشاره نمی‌کند و به‌علاوه در داستان مجعول رفتن اسکندر به حج به «حجرالاسود» بی‌احترامی می‌کند. به نظر ما این نتیجه‌گیری بسیار عجیب و غریب است که استاد نولدکه اولاً کل داستان رفتن اسکندر به مکه را مجعول بداند، اما بعد از آن داستان، تنها بیتی را که در آن به سنگ سیاه کعبه / حجرالاسود، شائبه‌ی بی‌حرمتی می‌رود، از میان کل آن داستان مجعول! برای تایید نظر خود شاهد آورد!^{۳۳}

آن بخش از **شاهنامه** که به باورهای زرتشتی پرداخته و موجب داوری دکتر محمد معین درباره‌ی شور باطنی فردوسی نسبت به کیش زرتشتی شده است، همانا نتیجه‌ی گزارش امانتدارانه‌ی روایت زرتشتیانی است که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق از گوشه و کنار کشور از میان اقلیت بازمانده‌ی زرتشتی گرد آورده بودن هم‌چون: ماخ پیر خراسان از هری، یزدان داد پسر شاپور از سیستان، ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور، و شاذان برزین از توس،^{۳۴} و گرنه هنگامی که فردوسی خود به ظهور زرتشت در دوران پادشاهی گشتاسب، اشاره می‌کند، در این باب بی‌هرگونه اظهارنظری به نقل روایت موجود در متون پیش دست خود بسنده کرده و گفته است:

چو یک چند گاهی برآمد بر این

درختی پدید آمد اندر زمین

از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ

درختی گشن بیخ بسیار شاخ

همه برگ او پند و بارش خرد

کسی کز چنو برخوردار، کی مُرد؟

خجسته پی و نام او زردهشت

که آهرمن بدکنش را بکشت

به شاه کیان گفت: پیغمبرم

ترا سوی یزدان همی رهبرم

یکی مجمر آتش بیاورد باز

بگفت: از بهشت آوریدم فراز...

ره بت‌پرستی پراکنده شد

هم آتش‌پرستی پراکنده شد^{۳۵}

فردوسی علاوه بر بیت اخیر در چندین جای دیگر نیز کیش زرتشتی را «آتش‌پرستی» خوانده و یا از «آتش زردهشت» سخن به میان آورده است که با علایق زرتشتی‌گری سازگار نیست؛ بلکه بیش‌تر طرز تفکر مسلمانان را در حق زرتشتیان نشان می‌دهد. اما

مهم‌تر از هر چیز، این نکته است که فردوسی، از گشتاسب بد می‌گوید، در حالی این پادشاه مروج دین زرتشتی است و زرتشت در «ویشتاسب‌یشت» او را از مقدسین و پادشاهان موید به تأییدات اهورایی شناسانده و در حق او دعا کرده است! مقایسه‌ی چهره‌ی گشتاسب در گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی با چهره‌ی او در شاهنامه‌ی فردوسی، نشان می‌دهد که دقیقی براساس روایات زرتشتی از گشتاسب ستایش کرده است، ولی فردوسی همین پادشاه را از منظر اخلاقیات انسانی و اسلامی نکوهش کرده است؛ فردوسی گشتاسب را در قتل اسفندیار مقصر می‌داند و از زبان بزرگان ایرانی می‌گوید:

بزرگان ایران گرفتند خشم

ز آرم گشتاسب شستند چشم

به آواز گفتند کای شور بخت

چو اسفندیاری تو از بهر تخت

به زابل فرستی به کشتن دهی

تو بر گاه تاج مهی بر نهی

سرت را ز تاج کیان شرم باد

به رفتن پی اخترت نرم باد^{۳۶}

افزون بر این، فردوسی در جای‌جای شاهنامه، همانند یک ایرانی مسلمان، زرتشت را در ردیف پیامبران ابراهیمی - از جمله خود ابراهیم خلیل، عزیز و مسیح - ذکر کرده و در یک‌جای مطابق عقیده‌ی بعضی از مسلمانان، زرتشت را همان ابراهیم خلیل دانسته و گفته است:

نهم گفت زرتشت پیشین بروی

براهیم پیغمبر راست‌گوی

و باز در جای دیگر گفته است:

چو دوزخ بدانست و راه بهشت عزیز و مسیح و ره زردهشت در حالی‌که به بی‌هر گفت و گویی مسلم است که اگر کسی زرتشتی باور باشد، نام ابراهیم و عزیز و مسیح - پیامبران ابراهیمی - را بدین‌گونه کنار هم قرار نمی‌دهد. پس هم‌چنان که از قراردادن مسیح در کنار ابراهیم مسلم می‌شود که گوینده مسلمان و یا مسیحی - و نه یهودی - است، از قراردادن زرتشت در کنار ابراهیم و مسیح نیز باید یقین کرد که گوینده از نظر باورداشتهای دینی مسلمان - و نه زرتشتی - است. چنان که یک‌جای می‌گوید:

به گیتی در آن کوش چون بگذری

سرانجام اسلام با خود بری

دل از نور ایمان گر آکنده‌یی

ترا خامشی به که گوینده‌یی و در جای دیگر ضمن گزارش غیرتاریخی رفتن اسکندر از هند به حجاز، از کعبه پرستشگاه مسلمانان چنین یاد می‌کند:

خداوند خواندیش بیت‌الحرام

بدو شد تو راه یزدان تمام

ز پاک‌ی ورا خانه‌ی خویش خواند

نیایش کنان را بدان پیش خواند^{۳۷} غریب‌تر آن‌که در تصویرسازی دست‌یافتن اسکندر به آب حیوان از تکبیرگویی («الله‌اکبر» گفتن) کوه و دشت سخن می‌راند و «خضر» (پیامبر ابراهیمی) را راهنمای اسکندر معرفی می‌کند:

چو لشکر سوی آب حیوان گذشت

خروش آمد «الله‌اکبر» ز دشت...

ورا اندر این خضر بد رایزن

سر نامداران آن انجمن^{۳۸}

فردوسی از ابراهیم خلیل که به قول تفاسیر اسلامی فرزند آزر

بت‌تراش و موسس خانه‌ی کعبه بوده است، چنین یاد می‌کند:

ابا ناله‌ی بوق و با کوس، تفت به خان براهیم آزر برفت

که خان حرم را برآورده بود بدو اندرون رنج‌ها برده بود

فردوسی علاوه بر ابراهیم، از عزیز، خضر و دیگر پیامبران

ابراهیمی غیر مرسل نیز به شرح زیر به نیکی یاد می‌کند:

الف- ضمن اندرز منوچهر به پسرش نوذر از موسی چنین یاد

می‌کند:

کنون نو شود در جهان داوری که موسی پیامد به پیغمبری^{۳۹}

ب- ضمن گزارش دین هندوان از زبان فرآد برزین به قیصر،

عیسی را پیغمبر - و نه پسر خدا - می‌شناساند:

به پیغمبری نیز هنگام یافت

به برنایی از زیرکی کام یافت

تو گویی که «فرزند یزدان» بد او

بدان دار برگشته خندان بد او

بخندد بر این بر خردمند مرد

تو گر باهشی گرد یزدان بگرد

که هست او ز فرزند و زن بی‌نیاز

به نزدیک او، آشکار است راز^{۴۰}

این بیت پایانی، مبتنی بر آیه‌ی قرآنی و آموزه‌های اسلامی است،

هم‌چنان که فردوسی در جای دیگر در برابر اندیشه‌ی ستایش صلیب

از صفات الهی بر اساس باورهای اسلامی چنین گفته است:

به هستی یزدان نیوشاترم

همیشه سوی داد کوشاترم

ندانمیش انباز و فرزند و جفت

نگردد نهان و نگردد نهفت

در اندیشه‌ی دل نگنجد خدای

به هستی او باشدم رهنمای

دگر کت ز دار مسیحا سخن

به یاد آمد از روزگار کهن

کسی را که خوانی همی سوگوار

که کردند پیغمبری را به دار

که گوید که فرزند یزدان بد او

بدان دار برگشته خندان بد او

چو فرزند بد رفت سوی پدر

تو اندوه آن چوب پوده مخور

فصل‌الخطاب ما در زرتشتی‌نبودن فردوسی، این است که او در

شاهنامه ضمن گزارش ظهور زرتشت در عصر گشتاسب، از زبان

ارجاسب «توران خدای» (پادشاه چین و ترکستان و برادرزاده‌ی

افراسیاب تورانی) که از گروه گشتاسب به کیش زرتشت شکایت

می‌کند، از زرتشت به «اهریمن»، «دیو مردم‌فریب»، «پیر جادو» و

«فریبنده» تعبیر می‌کند و می‌گوید:

به‌جز زرق چیززی ندارد به مشت

بس است آن که گوید منم زردهشت

تعلق اکثریت هم‌عصران فردوسی به اسلام و در اقلیت

مطلق بودن زرتشتیان در خراسان قرن چهارم نیز موید مسلمان بودن فردوسی و زرتشتی نبودن او و خاندان اوست. همین اصل، عیناً در باب مذهب فردوسی نیز تسری دارد. به این توضیح که در طول تاریخ پس از اسلام، اکثریت مردم ایران تا قبل از صفویان، بر مذهب اهل سنت و جماعت یعنی از نظر اصول اعتقادات اشعری مذهب و از جهت فروع مذهب پیرو فقه شافعی بوده‌اند؛ النهایه، در شهرهای طوس و بیهق و حتا ری پیروان تشیع هم، قابل ملاحظه بوده‌اند و تقابل مذهبی حاکمان متسنن با دگراندیشان متشیع، نیز، امری مستند است، یعنی سلطان محمود غزنوی، متسننی متعصب بود که به روایت تاریخ: «بسیار دارها بفرمود زدن... و به مقدار پنجاه خروار دقتر روافض و باطنیان و فلاسفه از سراهای ایشان بیرون آورد وزیر درخت‌های آویختگان بفرمود سوختن».^{۴۱} به قول فرخی:

ای ملک گیتی، گیتی تراست

حکم تو بر هر چه تو گویی، رواست

ملک ری از قرمطیان بستدی

میل تو اکنون به منی و صفاست

دار فرو بردی، باری دویست

گفتی کاین در خور خوی شماست^{۴۲}

تبلیغ مذهب فردوسی در شاهنامه

مذهب هر صاحب اثری را به حکم «ان آثارنا تدلّ علینا» باید از آثار و تصنیف‌های او شناخت. مذهب فردوسی را نیز باید از ابیاتی که خود او در شاهکار جاودانی‌اش **شاهنامه** در خصوص علایق دینی و مذهبی خویش گفته است، دریافت؛ النهایه مشکل بزرگ پژوهشگران معاصر در این است که هنوز نسخه‌یی از **شاهنامه** که به «حلال‌زادگی» آن بتوان قسم خورد، در دست نیست و بنابراین رأی مجتهدان و پژوهشگران همه در این مقوله ظنی و نه یقینی است.

۱- معتزلی بودن فردوسی

تعلق فردوسی از جهت اعتقادات و اصول عقاید دینی به مذهب «عدلیه» یا «معتزله» (در برابر مذهب اشعریان)، نه تنها در منابع رجالی و ادبی هم چون **چهار مقاله**^{۴۳} به تصریح مذکور است، بلکه در ابیات متعدد **شاهنامه** نیز نمایان است؛ چنان‌که در باب قابل رویت نبودن خداوند می‌گوید:

به بینندگان، آفریننده را
نبینی، مرنجان دو بیننده را
فخرالدین اسعد گرگانی نیز در آغاز منظومه‌ی **ویس و رامین** بر اساس همین عقیده‌ی معتزلیان گفته است:

نه بتواند مر او را چشم، دیدن
نه اندیشه در او داند رسیدن^{۴۴}
این گفته‌های فردوسی و فخرالدین اسعد گرگانی نقطه‌ی مقابل عقیده‌ی اشاعره است؛ چنان‌که امام فخر رازی می‌گوید: «مذهب ما در این مساله... آن است که... تمسک به ظواهر قرآن و اخبار در اثبات رویت کنیم. پس اگر خصم خواهد که تأویل کردن منع کنیم».^{۴۵} باز بر همین اساس است که متأخران اهل سنت و جماعت می‌گویند: «جایز است عقلاً که الله تعالی به چشم‌ها دیده شود، چرا که موجود است و هر موجود جایز است که دیده شود، اما در دنیا به غیر از حضرت محمد مصطفی (ص) برای دیگری واقع نشده، آن هم در شب معراج... پس دیدار او تعالی برای مومنین - به اتفاق اهل سنت و جماعت - شرعاً واجب است... به قرآن عظیم‌الشان و احادیث شریفه و اجماع صحابه

(رض) ثابت است».^{۴۶}

اکثر دانشمندان و شاعران ایران تا قبل از صفویان در اصول اعتقادات، اشعری مذهب و در فروع مذهب شافعی یا حنفی بوده‌اند. مثلاً سعدی بر سنت اشعریان در بهاریه‌ی معروف خود به مطلع «بامدادای که تفاوت نکند لیل و نهار» گفته است:

آن که امروز نبیند اثر قدرت او

غالب آن است که فرداش نبیند دیدار^{۴۷}

عبدالرحمن جامی که از نامداران اشعری مذهب است، در آخرین بخش **شواهد النبوة** بخش مستقلی در «عقوبات اهل اعتزال» گشوده است.^{۴۸}

شیخ محمود شبستری هم در ردّ مکتب اعتزال گفته است:

چو اکمه بی‌نصیب از هر کمال است

کسی کو را طریق اعتزال است

هم‌چنین شیخ محمد لاهیجی در شرح این بیت شبستری می‌گوید: «معتزله طایفه‌یی‌اند که منسوب به اسلام‌اند و از اصول مذهب این جماعت یکی آن است که لقاء حق را منکرند و می‌گویند که در دنیا و آخرت، دیدن حق ممکن نیست».^{۴۹}

در این باب، یعنی استدلال بر معتزلی بودن فردوسی به استناد بیت «به بینندگان آفریننده را / نبینی، مرنجان دو بیننده را»، ایرادها و انتقادهای چندی وارد شده است. از جمله این‌که از یک سوی می‌گویند که اگرچه قابل رویت نبودن خداوند از این بیت فردوسی، کاملاً آشکار است، اما این اعتقاد منحصر به شیعه نیست، و به عبارت دیگر اعتقاد به قابل رویت نبودن خداوند، منحصر به شیعیان و حتا معتزلیان نیست. از سوی دیگر باید گفت که علاوه بر بحث رویت خدا، مباحث دیگری نیز در باب اصول اعتقادات در **شاهنامه** دیده می‌شود که از جهت کلامی به مکتب اشاعره نزدیک‌تر از مکتب معتزله است. این موارد، چنان‌که پروفیسور محمود شیرانی آن‌ها را طبقه‌بندی کرده است، عبارتند از:

۱- فردوسی در مساله‌ی جبر و اختیار، درست مثل سعدی، اشعری مسلک است و به تقدیر و سرنوشت اعتقادی راسخ دارد؛ چنان‌که می‌گوید:

بدان که که لوح آفرید و قلم
بزد بر همه بودنی‌ها رقم^{۵۰}
اما به عقیده‌ی ما باورداشت به قضا و قدر، منحصر به اشعریان نیست، چنان‌که در دیوان اغلب شاعران شیعی مسلک هم ابیاتی به همین مضمون، یافت می‌شود و فلاسفه و متکلمان شیعه همه به لوح محفوظ و لوح محو و اثبات عقیده دارند.

۲- فردوسی در وجوب قاعده‌ی لطف، حسن و قبح عقلی، عقاب بلابیان، لزوم رعایت مصالح و حکم در احکام شرعی اشعری مسلک است و برای نمونه در گرفتار شدن خاقان و شکست تورانیان می‌گوید:

یکی را بر آری و شاه‌ی دهی

یکی را به دریا به ماهی دهی

نه با آنت مهر و نه با اینت کین

که به دان تویی ای جهان آفرین^{۵۱}
پاسخ به این قول، آن است که اولاً، این اشعار، ترجمه و تفسیر آیه‌ی قرآنی «توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء»^{۵۲} است و ثانیاً، مشابه این معانی در اشعار تمام شاعران شیعه نیز دیده می‌شود.

پس فردوسی با ویژگی‌های فرهنگی‌اش به در زبان فارسی (نه عربی) در فضای فرهنگی خراسان آن روز به خلق **شاهنامه** پرداخته است، باید علی‌الاصول به معتزله و نه اشعریان تعلق داشته باشد.

۲- شیعی بودن فردوسی

مهم‌ترین سند تعلق مذهبی هر شاعر ایرانی، اشعار خود او در سرآغاز اثر آفرینشی اوست، اما در خصوص شاهکار فردوسی، با کمال تأسف باید گفت که:

یکم- ابیاتی که در ستایش پیامبر اسلام و جانشینان او در سرآغاز **شاهنامه** وجود دارد و بهترین سند شیعی یا سنی بودن خالق **شاهنامه** تواند بود، در نسخه‌های کهن **شاهنامه** متفاوت است؛^{۵۳} بلکه به گفته‌ی ملک‌الشعرای بهار، «**شاهنامه** به دست نویسندگان و خوانندگان، طوری دستکاری شده که به طور یقین و به قید سوگند، نمی‌توان چهار شعر یافت و گفت که از دست خوردن، تصحیف، تبدیل، مسخ، ادخال و حذف برکنار مانده است... ما نه **شاهنامه**‌ی درست داریم و نه فرهنگ لغات درست، و هرچه در این باره نشر شده مخلوط و فاسد است».^{۵۴}

دوم- حتا سرفصل‌های منشور هر نسخه از **شاهنامه**‌های کهن نیز به اقتضای اعتقادات دینی و علایق مذهبی کاتب و نسخه‌نویس از بقیه‌ی نسخه‌ها متفاوت است. برای نمونه ابیات آغازین **شاهنامه** در نسخه‌ی چاپ ژول مول پس از بسمله، «گفتار اندر ستایش خرد، گفتار در آفرینش عالم، گفتار در آفرینش مردم و گفتار در آفرینش آفتاب و ماه، با عنوان «ستایش پیغمبر صلی‌الله علیه»^{۵۵} کتابت شده است، اما در نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ هـ. ق که اگر اصالت تاریخی آن مسلم شود، قدیمی‌ترین نسخه‌ی موجود **شاهنامه** است، ناسخ برای همه‌ی مضامین، بیش‌تر از هر نسخه‌ی معتبر دیگر **شاهنامه**، عنوان‌های تفصیلی اصلی و فرعی بر ساخته و از جمله عنوان همین ابیات معدود و محدود را به تفصیل «اندر ستایش پیغمبر ما محمد صلوات‌الله و سلامه علیه و ستایش چهار یار او رضوان‌الله علیهم»^{۵۶} ضبط کرده است. ناگفته پیداست که ضبط چنین عنوان‌های مفصل به یقین کار نسخه‌نویسان و کاتبان (نه کار خالق **شاهنامه**) است، اما چنین توضیحاتی در سرفصل‌های نسخه‌های مختلف **شاهنامه** از جهت احراز اصالت یا عدم اصالت اشعار آن بخش خالی از اهمیت نیست.

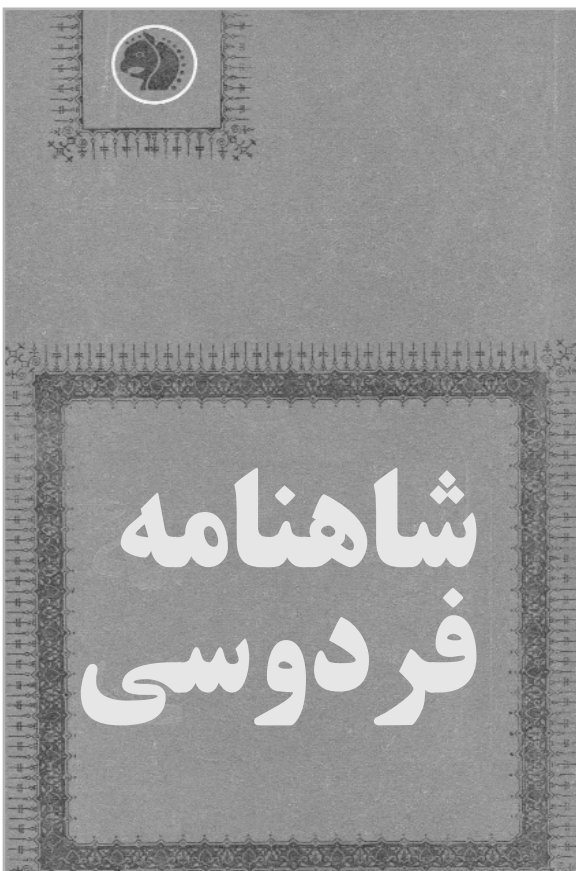
در این‌جا ما برای بررسی باورداشت‌های مذهبی فردوسی، ابیات مورد نظر را از سرآغاز **شاهنامه** چاپ ژول مول Jules Mohl فرانسوی،^{۵۷} متن قرار داده و تفاوت‌های **چهار مقاله‌ی** عروضی سمرقندی (وفات ۵۶۰ هـ. ق) و **شاهنامه‌ی** نسخه‌ی فلورانس (ظاهراً مورخ ۶۱۴ هـ. ق) را در حاشیه می‌آوریم و برای تسهیل ارجاعات این مقاله اولاً، تمام ابیات را شماره‌گذاری کرده و عیناً نقل می‌کنیم و ثانیاً، ابیاتی را که در اصالت آن‌ها مطلقاً شبهه‌ی نیست، با حروف سیاه از ابیاتی که احتمال الحاقی بودن آن‌ها می‌رود، ممتاز می‌داریم:

۱- چه گفت آن خداوند تنزیل وحی^{۵۸}

خداوند امر و خداوند نهی

۲- که خورشید بعد از رسولان مه

- نتابید بر کس ز بوبکر به
۳- عمر کرد اسلام را آشکار^{۵۹}
بیاراست گیتی چو باغ بهار^{۶۰}
۴- پس از هر دوان بود عثمان گزین
خداوند شرم و خداوند دین
۵- چهارم علی بود جفت بتول
که او را به‌خوبی ستاید رسول^{۶۱}
۶- که من شهر علمم، علی ام در است^{۶۲}
دُرست این سخن، قول پیغمبر است^{۶۳}
۷- گواهی دهم کاین سخن راز اوست^{۶۴}
تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
۸- علی را چنین دان و دیگر همین^{۶۵}
کز ایشان قوی شد به هرگونه دین
۹- نبی آفتاب و صحابان چو ماه^{۶۶}
به هم بستن یک‌دگر راست راه
۱۰- منم بنده‌ی اهل بیت نبی
ستاینده‌ی خاک پاک وصی^{۶۷}
۱۱- ابا دیگران مر مرا کار نیست
جز این مر مرا راه گفتار نیست^{۶۸}
۱۲- حکیم این جهان را چو دریا نهاد^{۶۹}
برانگیخته موج از او تندباد
۱۳- چو هفتاد کشتی بر او ساخته^{۷۰}
همه بادبان‌ها برافراخته



از سرایش **شاهنامه**، به وقت تجدیدنظر در آن،^{۸۴} به هنگامی که به‌ناچار در شصت و پنج سالگی خود در صدد هدیه‌کردن این کتاب به سلطان محمود غزنوی برآمده و هم در آغاز کتاب و هم در بخش پادشاهی کیخسرو به مدح سلطان محمود غزنوی ناگزیر شده، این ابیات را در ستایش سه خلیفه‌ی اول به‌منظور رعایت تعصبات مذهبی سلطان وقت بر سرآغاز **شاهنامه** افزوده باشد. این احتمال را به‌ظاهر نخستین بار قاضی نورالله شوشتری ذیل شرح حال فردوسی داده و نوشته است که فردوسی «افتتاح **شاهنامه** در طوس به‌نام نبی و علی کرده و بعد از آن خواسته که آن را به سلطان محمود بگذراند، نام او را الحاق نموده و از این‌جا می‌توان دانست که در اصل کتاب **شاهنامه** نام خلفای ثلاثه نبوده و بعد از اراده‌ی عرض آن بر سلطان چ‌ند بیتی که در بعضی از نسخ مشتمل بر مدح ایشان مذکور است، از روی تقیه و خوش‌آمد سلطان و اصحاب او ملحق ساخته‌اند و آن که فردوسی در اوایل نصف دوم از کتاب **شاهنامه** دو سه بیت در اظهار ارتباط خود به سلطان محمود آورده، منافات ندارد به آن که افتتاح کتاب **شاهنامه** در طوس شده باشد، چه می‌تواند بود که آن نیز مانند ابیاتی که در صدر کتاب در مدح سلطان و دیگران آورده ملحق باشد».^{۸۵}

ب- احتمال دوم آن که ابیات ۲ تا ۵ (چهار بیت درباره‌ی خلفای ثلاثه) هم، هم‌چون هزاران بیت الحاقی دیگر از سوی شاعران، نقالان و ناسخان سنی مذهب به متن اصلی افزوده شده باشد. چنان‌که همین الحاقات فراوان باعث شده است که استاد مجتبی مینوی، **شاهنامه‌های** موجود را «حرام‌زاده» بخواند. برای نمونه شاعران و نقالان شیعی مذهب چنین ابیات سستی را به ابیات موجود در سرآغاز **شاهنامه‌ی** فردوسی افزوده و از زبان خالق **شاهنامه** گفته‌اند:

خود آن روز نامم به گیتی مباد
که من نام حیدر ندارم به یاد
زمانه زبون گشتی و روزگار
که حیدر زدی دست بر ذوالفقار
نیامد به گیتی چو حیدر سوار
که دین‌دار عالم بدان نامدار
جهان‌آفرین تا جهان آفرید
دلیری چو حیدر نیامد پدید^{۸۶}

احتمال نخست از این جهت تضعیف می‌شود که در ابیات اصیل **شاهنامه** در تمثیل جهان به دریا و کشتی نجات‌بودن و وصی که خلاف اعتقاد سلطان محمود بوده است، تصرفی نشده است. اگرچه ابیات ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۵ و ۲۶ هم به احتمال قریب به یقین از سوی شاعران، نقالان و ناسخان شیعی مذهب به متن افزوده شده است، قدر متیقن آن است که ابیات ۱، ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸ و ۲۹ اصیل و غیرالحاقی‌ست و همین ابیات، تضاد اعتقاد سراینده‌ی **شاهنامه** را با اعتقادات سلطان محمود غزنوی به‌خوبی نشان می‌دهد. اما آن‌چه الحاق ابیات ۲ تا ۵ را از سوی شخص فردوسی تایید می‌کند، آن است که وقتی فردوسی در آغاز **شاهنامه** ابیاتی به‌نام سلطان محمود افزوده و نیز در بخش دیگر **شاهنامه** قبل از گزارش جنگ بزرگ کیخسرو و با افراسیاب ده‌ها بیت «اندر ستایش سلطان محمود» ساخته باشد،^{۸۷} استبعادی ندارد که چهار بیت دیگر را هم از باب تقیه در ستایش سه خلیفه‌ی اول خود به‌هنگام تجدیدنظر در اثر خود، برای جلب رضایت محمود غزنوی، به متن اصلی بیفزاید.

- ۱۴- یکی پهن کشتی به‌سان عروس^{۷۱}
بیاراسته هم‌چو چشم خروس^{۷۲}
- ۱۵- محمد بدو اندرون با علی^{۷۳}
همان اهل بیت نبی و وصی^{۷۴}
- ۱۶- خردمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا و بُن ناپدید
- ۱۷- بدانست کو موج خواهد زدن
کس از غرقه بیرون نخواهد شدن
- ۱۸- به‌دل گفت اگر با نبی و وصی
شوم غرقه، دارم دو یار وفی
- ۱۹- همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر
- ۲۰- خداوند جوی و می و انگبین^{۷۵}
همان چشمه‌ی شیر و ماء معین
- ۲۱- اگر چشم داری به‌دیگر سرای^{۷۶}
به نزد نبی و وصی گیر جای^{۷۷}
- ۲۲- گرت زین بد آید، گناه من است
چنین است آیین و راه من است^{۷۸}
- ۲۳- بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم
- ۲۴- دل‌ات گر به راه خطا مایل است
ترا دشمن اندر جهان خود دل است^{۷۹}
- ۲۵- نباشد جز از بی‌پدر دشمنش
که یزدان به آتش بسوزد تنش^{۸۰}
- ۲۶- هر آن‌کس که در دلش بغض علی‌ست
از او زارتر در جهان زار کیست^{۸۱}
- ۲۷- نگر تا نداری به بازی جهان^{۸۲}
نه برگردی از نیک‌پی هم‌رهان
- ۲۸- همه نیک‌ی‌ات باید آغاز کرد
چو با نیک‌نامان بوی هم نورد
- ۲۹- از این در همی چند رانم همی
همانا کرانش ندانم همی^{۸۳}

اثبات الحاقی بودن

اکثر ابیات تعصب‌آمیز مذهبی

از مطالعه‌ی اشعار بالا چنین به‌نظر می‌رسد که محتوای ابیات ۲ تا ۵ که به سلسله مراتبی سنوی به ذکر خلیفگان راشدین می‌پردازد و نیز بیت ۹ که به سیاق اعتقادات اهل سنت و جماعت به صحابه اختصاص دارد، با بقیه‌ی ابیات یاد شده در بالا (بویژه ابیات ۷، ۱۲ تا ۱۵ و ۲۱ و ۲۳ که همه اصیل‌اند) کاملاً ناسازگار است، یعنی قائل ابیات ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸ و ۲۹ - چه رسد به گوینده‌ی بیت ۱۱: «ابا دیگران مرا کار نیست» - نمی‌تواند گوینده‌ی ابیات ۲ تا ۵ باشد. بنابراین به حکم تناقض و تعارض محتوایی، باید نتیجه گرفت که ابیات ناهمگن ۲ تا ۵ بعدها به اشعار اصلی **شاهنامه** اضافه شده است. النهایه، در این باب دو احتمال می‌رود:

الف - احتمال اول این است که شخص فردوسی چندین سال پس